

۲۰ نویسنده ۶۰ داستان

جلد سوّم

زنی از نیویورک

تویاس وولف - هاجین
گریس پالی - لوری لین دراموند

گردآورنده و مترجم

اسدالله امرایی

تهران - ۱۳۸۴

امرای، اسدالله، ۱۳۳۹ -، گردآورنده و مترجم
 ۲۰ [بیت] نویسنده ۶۰ [شصت] داستان / گردآورنده و مترجم
 اسدالله امرایی. -- تهران: آمیتیس، ۱۳۸۴.

ISBN: 964-8787-00-x (شابک دوره) ج ۵.

ISBN: 964-95143-8-4 (۱. ج.) ریال: ۱۴۰۰۰

ISBN: 964-8787-07-8 (۲. ج.) ریال: ۱۳۵۰۰

ISBN: 964-8787-04-2 (۳. ج.) ریال: ۱۷۰۰۰ (۱۳۸۴)
 ج. ۳ (چاپ اول: ۱۳۸۴) ۱۷۰۰۰ ریال: (ج. ۳)
 فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.

مندرجات: ج. ۱. سوکواره‌ای بر آبی دریا. - ج. ۲. پری مرده بر
 آستانه پنجره‌ات، ج. ۳. زنی از نیویورک. -
 ج. ۲ (چاپ اول: ۱۳۸۴).

۱. داستان‌های کوتاه -- مجموعه‌ها. الف. عنوان.

۸۰۸/۸۳۱

ب ۷۷ الف / PZ ۱

۸۳-۲۹۰۹۲ م

کتابخانه ملی ایران



همراه: ۰۹۱۲۱۹۰۵۹۳۲

ص.ب: ۱۳۳۴-۱۴۱۵۵

انتشارات آمیتیس

۲۰ نویسنده ۶۰ داستان (جلد سوم)

زنی از نیویورک

گردآورنده و مترجم: اسدالله امرایی

طرح روی جلد: داود کاظمی

حروفنگار و صفحه‌آرا: سعید رستمی

ناظر چاپ: عمید روییاتی

چاپ اول: ۱۳۸۴

لیتوگرافی: سایه

چاپ: گنجینه چاپ تهران

صحافی: نصر

شمارگان: ۱۶۵۰ نسخه

بها: ۱۷۰۰۰ ریال

شابک دوره: X-۰۰۰-۸۷۸۷-۹۶۴ ISBN: 964-8787-00-x

شابک: ۲-۰۴-۸۷۸۷-۹۶۴ ISBN: 964-8787-04-2

کلیه حقوق متعلق به ناشر است و نقل از کتاب فقط با ذکر منبع مجاز است.

فهرست مطالب ●

۴	یادداشت مترجم
۷	درباره نویسنده / تویاس وولف
۱۷	خواهر
۲۷	گروه پرواز
۴۷	وینگفیلد
۵۵	درباره نویسنده / ها جین
۵۹	شعله
۷۵	طالع
۹۱	زنی از نیویورک
۱۰۵	درباره نویسنده / گریس پالی
۱۱۱	خواسته‌ها
۱۱۵	زمین بازی شمال شرقی
۱۱۹	حرف‌هایی با پدرم
۱۲۷	درباره نویسنده / لوری لین دراموند
۱۳۵	تفتکت را پاک می‌کنی
۱۴۵	برقراری نظم
۱۶۱	مطلق

به جای مقدمه

به دنبال انتشار دو جلد اول این مجموعه، نویسندگانی دیگر را معرفی می‌کنیم. تویاس وولف، هاجین، گریس پالی و لوری لین دراموند.

این چهار نویسنده هر کدام به دلیلی انتخاب شده‌اند، تویاس وولف استاد داستان کوتاه مینی مالیستی است با آثار ارزنده‌ای که در این زمینه خلق کرده، جای خالی استادان بزرگ داستان را گرفته است. در داستان‌های تویاس وولف جهانی هراس‌انگیز را می‌یابیم. جهانی که در آن افراد، نه بر مبنای رابطه خونی و نه بر مبنای رابطه سببی نمی‌توانند حرف‌های همدیگر را درک کنند.

در وینگفیلد با سربازی روبه‌رو هستیم که به ویتنام آمده و با مقررات غیرانسانی ارتش اشغالگر آشناست و حاضر نیست به آن تن بدهد. هراسی که در این داستان است، هراس مقابله با نیروهایی است که برای تحمیل عقاید خود از هیچ وسیله‌ای صرف‌نظر نمی‌کنند. ماکیاولیسم نو محافظه‌کاران در سطر سطر این داستان خود را نشان می‌دهد.

گریس پالی نویسنده‌ای قَدر و تواناست. او از جمله مخالفان

بزرگ جنگ ویتنام و دخالت امریکا در کشورهای دیگر است و چندین بار نیز به بهانه‌های مختلف بازداشت شده است. پالی داستان‌نویسان زیادی را تربیت کرده و با آن‌که در دهه هفتاد عمر خود به سر می‌برد همچنان می‌نویسد.

ها جین نویسنده‌ای چینی تبار است که چندسالی است به امریکا مهاجرت کرده و چشم جهانیان را خیره کرده است. ها جین از جمله نویسندگانی است که قربانی انقلاب فرهنگی مائوتسه تونگ شد و به علت مخالفت با سیاست‌های تمامیت‌خواهانه حزب کمونیست چین، ممنوع‌القلم شد.

ها جین بعد از مدتی توانست از چین خارج شود و در ایالات متحده به تحصیلات خود در رشته ادبیات تطبیقی ادامه دهد و در کنار آن داستان‌نویسی را به‌طور جدی دنبال کند. وی از جمله نویسندگان چینی است که توانسته جایزه ملی کتاب را از آن خود کند و داستان‌هایش بارها به عنوان بهترین داستان کوتاه سال انتخاب شده است.

لوری لین دراموند ملغمه‌ای است از نژاد ژرمن، ژاپنی و امریکایی که هر سه عنصر را در نام و داستان‌های خود دارد. این را هم بگوییم که عاشق مولوی است. البته مولوی را به روایت غریبان، رومی می‌نامد.

در این جلد نیز، طبق قراری که با خوانندگان گذاشتیم چهار نویسنده معرفی شده است. دو نویسنده زن و دو نویسنده مرد.

اسدالله امرایی

درباره نویسنده

تویاس وولف در سال ۱۹۴۵ در بیرمنگام آلاباما به دنیا آمد و در واشنگتن بزرگ شد. مدتی در پائولوآلتو کالیفرنیا به تدریس برنامه‌های داستان‌نویسی و ادبیات پرداخت. وولف به خاطر مجموعه‌های داستان کوتاه شهرت زیادی دارد. چندین مجموعه داستان از او به چاپ رسیده است. وولف همراه با ریموند کارور، ریچارد فورد، آن بیتی و دیگر نویسندگان مینی‌مالیست از پیشگازان داستان کوتاه امروز امریکاست. وولف با زن و سه فرزندش در نیویورک زندگی می‌کند و نویسنده مقیم در دانشگاه سیراکیوز است.

او در مصاحبه‌ای گفت: «زمانی که رمان‌نویسی را آغاز کردم و تعدادی نوشتم که هیچ کدام منتشر نشده‌اند، با داستان‌سرایی و شنیدن داستان رشد کردم و بالیدم.» پدر او دروغگویی زبردست بود و وولف و برادرش در این عادت به او تأسی جستند. داستان‌های کتاب اخیر وولف به نام «شب مورد بحث» روایتی عالی است که شخصیت‌های عادی آن هیچ کار فوق‌العاده‌ای نمی‌کنند تا زندگی باورپذیری را ارائه کنند.

گفت‌وگو با نویسنده

آیا فکر می‌کنید نویسندگی را می‌توان آموزش داد؟

نه.

پس توی کلاس‌های نویسندگی تان در سیراکیوز چه چیزی آموزش می‌دهید؟

سعی می‌کنم به مخاطبان خودم یاد بدهم که بهترین ویراستارانِ کارِ خودشان باشند، به آن‌ها کمک می‌کنم به کارهای خوب خودشان واقف شوند، به چیزهایی که لازم است دوباره نگاه کنند، به ذخایر مواد خامی که در چشمه استعدادشان دارند و به آن دست دراز نکرده‌اند.

از آن‌ها می‌خواهم که بیشتر از خودشان پرسند و از هر جمله‌ای بیش از آن بخواهند. به گمان من این شیوه‌ها ارزش است. قالب‌های فکری ارائه می‌کند نه آن‌که اطلاعات صرف در اختیارشان قرار بدهد. توی کارگاه داستان‌نویسی اطلاعات نمی‌فروشند.

دانشجوهای شما چه کسانی هستند؟

من سالی یک ترم درس می‌دهم. امسال هم توی همین ترم یک واحد درس می‌دهم. کارگاه داستان‌نویسی برای دانشجویان بیست تا سی ساله. افراد دوره لیسانس که متنی را نوشته‌اند و روی تکمیل آن کار می‌کنند. معمولاً هر سال شش دانشجو را برای داستان‌نویسی انتخاب می‌کنم، تا از نزدیک با آن‌ها کار کنم. گاهی واحدهای ادبی درس می‌دهم. یکی از آخرین دوره‌هایی که درس دادم داستان کوتاه روسی بود که به آن عشق می‌ورزم.

شما هم ظاهراً به چخوف علاقه فراوانی دارید.

من از کارهای او یک کتاب گردآوردم. مجموعه‌ای از آثار او را گلچین کردم که انتشارات بتنام چند سال پیش در آورد. از میان کلیه آثار او که به انگلیسی ترجمه شده بود، بهترین ترجمه‌ها را انتخاب کردم و به ناشر سپردم. مطالعه زیادی برد. اما کار جالبی بود. خیلی لذت بردم.

از چه چیز او خوششان می آید؟

از انسان بودن او و در عین حال بی رحمی اش. او مثل پزشکی زبردست است. پزشکی حاذق و در عین حال خیلی انسان است. نه نرم خو. او می داند انسان را در مقیاس های خود به کار بگیرد. داستان زیبایی دارد که سر بازی از منچوری بر می گردد و در کشتی نفربر به حال مرگ می افتد، اما آنقدر بی شعور است که نمی فهمد در حال مرگ است. او بی رحم است و ما با این واقعیت روبه رو هستیم اما او ظرافت و نازکی طبع هم دارد. او می میرد و در جهل و نادانی مرکب می ماند و بسیاری از داستان ها در آن مرحله می ماند و تمام می شود. ولی چخوف در دریا مراسم تدفین تشکیل می دهد و بعد جسم مرده را که با وزنه به دریا می اندازد، دنبال می کند و پایین و پایین تر می رود. کوسه ای پیش می آید تکه ای از او می کند و شناکنان دور می شود. بعد ناگهان تصویر عوض می شود. به سطح دریا می آید و آسمان را نشانمان می دهد. درست در لحظه ای که آفتاب از لای ابرها بیرون زده و او این بار از رقص نور بر آب حرف می زند. بالذتی که در زبان آدمی کلامی برای آن پیدا نمی کنیم. من می خواهم همین لحظه را بگیرم. تراژدی را ببینید، یکی در جهل کامل می میرد، مردی با همه خصائل نیکو که شناخته نمی شود و آن تأکید فراوانی که بر فردیت او می شود راه به جایی نمی برد. ناگهان آن را می شکافد تا بتوانیم ببینیم که کجای کار هستیم و چقدر کوچک. او نویسنده ای بی بدیل است. چخوف را دوست دارم. تمام روز را می توانم درباره او حرف بزنم.

دوست دارید چه درسی بدهید، ادبیات یا نگارش؟

ادبیات. چون وقتی ادبیات درس می دهیم لازم نیست زیاد نگران احساسات فردی مخاطبان خودم باشم. ولی در نگارش مجبورم باشم. البته باید رو راست باشم، اما باید حواسم را جمع کنم که رو راستی ام

حالت مخرب نداشته باشد چون خیلی راحت مخرب می شود. هر کسی در آن موقعیت که قرار می گیرد بی آنکه اصلاً بخواهد می تواند خیلی مخرب باشد و من می دانم که در گذشته در مواردی خاص و افرادی خاص نقش مخربی داشته ام.

شما در اصل کارتان را با رمان شروع کردید. چرا به داستان کوتاه رو آوردید؟

مثل خیلی از نویسندگان دیگر به این دلیل به داستان کوتاه رو آوردم که وقت کار دیگری نداشتم.

داستان های شما هم مرا به یاد شعر می اندازد.

خوب. من معتقدم که داستان کوتاه هم مثل شعر با رمان فرق دارد و بهترین داستان های کوتاه به نظر من از نظر روح کار به شعر نزدیک تر است تا رمان. باید همین طور باشد. هیچ برشی در روایت نمی تواند وجود داشته باشد. توی داستان کوتاه هر چیزی باید به حساب بیاید و خواننده را در حالت آماده باش نگه دارد. این کار در رمان عملی نیست. رمان کشش دارد. بعد ول می کند، آخر نمی توان خواننده را تا آخر به مدت طولانی توی هول و ولانگه داشت.

رمان را راحت تر می شود خواند؟

آدم توی آن جا می افتد. لازم نیست خیلی سفت و سخت و باشش دانگ حواس به آن توجه کنیم. مردم از من می پرسند چرا با ضیق وقت و فشرده گی زمان مردم کمتر داستان کوتاه می خوانند. به نظر می رسد شکل منطقی فرهنگ مان باشد. فکر می کنم دلیل آن را باید در عدم استقبال مردم از شعر جست و جو کرد. چون داستان کوتاه از خواننده انتظارات زیادی دارد. آدم مجبور است که خود را به آن سنجاق کند، داستان کوتاه دنیایی خاص خود دارد و بیشتر مردم از داستان کوتاه و امی خورند، چون ساختار رمانی ندارد، پایان واضح ندارد، همه چیز را نمی گوید، خیلی از

مسایل را نه به صراحت که با پرده پوشی می گوید. خیلی ها قصه ای از چخوف، مویاسان، کارور، آلیس مونرو یا مویس گالات می خوانند و حیران می مانند، «خوب بعد چه اتفاقی می افتد؟»

داستان کوتاه درست در آن لحظه ای که می خواهد به رمان تبدیل شود پایان می یابد.

درست می فرمایید. به نوعی آرامش را می توان در لحظه پایانی روز یافت. انگار که سراغ همان آدم ها می رویم و تماشا می کنیم که زندگی شان را ادامه می دهند. الان رمانی از نویسنده ای ایرلندی می خوانم به اسم کالم توپین. اسم رمان خلنگ شعله ور است. اصلاً وقتی آدم رمان را می خواند یاد مرگ ایوان ایلیچ می افتد که زندگی ایوان ایلیچ را چه ساده و چه عادی روایت کرده و چه فشار سنگینی پشت آن خوابیده. تازه آن وقت زیبایی این رمان دست آدم می آید. باید حوصله کنی و این رمان را بخوانی.

چقدر طول می کشد یک داستان را تمام کنید؟

تا حالا کمتر از شش هفته نشده. من با آن زندگی می کنم. معمولاً دو سه هفته طول می کشد تا استخوان بندی داستان دستم بیاید.

زیادی جلو دیوار می نشینید یا مرتب و منظم هر روز پشت میز تحریر می گذرانید؟

خوب راه های زیادی هست. درست مثل غار نوردی است با چراغی که روی کلاه ایمنی آدم قرار می گیرد. توی مغاک های مختلف غار می روی تا آن که می خواهی، پیدا کنی. آدم وارد قلمرو تاریک و ناشناخته می شود و نمی تواند خیلی جلوتر را ببیند.

یعنی کار هیچ وقت آسان تر نمی شود؟

نه. تازه سخت تر هم می شود. سخت تر می شود اما رضایت بخش تر. چون هر چه می نویسی بیشتر به وزن و اعتبار کار خودت پی میبری و

مشکلات فرم را درمی‌یابی و این که نمی‌خواهی دوباره کاری کنی. نتیجه آن می‌شود که به جست‌وجوی راه‌های تازه برآیی و از شکل داستانی به بهترین نحو بهره‌گیری و داستانی را بگویی که دلت می‌خواهد. هر بار برای آن که کار جالب‌تر شود میله را کمی بالاتر می‌گذاری. شاید نمی‌توانند به آسانی با خودشان در بیفتند.

البته من به حال آن‌ها غبطه می‌خورم. آن‌ها هیچ وقت از کار خودشان خسته نمی‌شوند. اما خیلی از نویسنده‌ها از جمله خودم، فوراً احساس نارضایتی می‌کنند. البته باعث می‌شود آدم قابل تحملی نباشند ولی به هر صورت خوب است که نهاد ناآرامی داشته باشی. با بی‌قراری جلو می‌روی. آن وقت توقع بیشتری خواهی داشت. نویسنده‌هایی مثل رابرت استون با هر رمان تازه، کاری نو ارائه می‌کنند. من خیلی خوشحالم که نویسنده‌هایی از این دست داریم.

کار شاقی است؟

نوشتن به هر حال کار شاقی است. نه؟ وقتی بقیه به اصطلاح سرکار می‌روند، سر میز می‌نشینند، پرونده‌هاشان را بررسی می‌کنند، گزارشی را می‌خوانند، بلند می‌شوند به اداره مجاور می‌روند، از کار حرف می‌زنند، یادداشتی برمی‌دارند، به جلسه‌ای می‌روند، ناهار را بیرون می‌خورند. بعد برمی‌گردند سرکاری که از صبح مانده بود. برای بسیاری از مردم کار بیشتر جنبه اجتماعی دارد و تفکر واقعی در جمع صورت می‌گیرد. حرفه‌های کمی نیازمند نشستن و فکر کردن و تمرکز طولانی شش هفته‌ای است. به همین دلیل هم دلت می‌خواهد نویسنده شوی، چون این آزادی را داری. وقتی آزادی‌اش را داشته باشی به اجبار راه می‌افتی.

آیا شما در مقام نویسنده برای داستان‌سرایی راه خاصی را می‌شناسید؟ غیر از این که روایتی غیرداستانی را به روایت اول شخص

بیان می‌کنید. خاطرات شما شکل و شمایل و ضرب‌آهنگ مجموعه داستان‌تان را دارد.

به همین دلیل است که من داستان کوتاه می‌نویسم. میل دارم گذشته را به شکل روایی به یاد بیاورم، به شکل داستان. با کسانی بزرگ شده‌ام که همیشه داستان تعریف می‌کردند و به این ترتیب آنچه را بر سرشان آمده بود به دیگران منتقل می‌کردند. همه همین‌طور هستیم. از خارج که به خانه می‌آییم دوست داریم ماجرای را که بر ما رفته است برای بقیه تعریف کنیم.

ما به زندگی مان به صورت اپیزودی نگاه می‌کنیم نه رمان‌وارا دقیقاً. اکثراً شیوه زندگی ما چنان است که روایت رمانی را برنمی‌تابد. چون زندگی ما تکه‌تکه است. به جای بیان مطول تجارب که جامعه را حفظ می‌کند، لحظه‌های کوتاه را داریم. به همین علت هم می‌بینیم که رمان در انگلستان شکوفا می‌شود. در چنین جامعه‌ای که مردم مدت طولانی کنار هم می‌مانند و مرتب یکدیگر را می‌بینند و باعث تغییر و تحول هم می‌شوند و فرصت دیدن تغییرات را دارند رمان پا می‌گیرد. داستان کوتاه در واقع کاملاً امریکایی است.

چه‌طور؟

برای آن‌که ما خیلی کوچ‌نشین هستیم به یک معنی، هشتاد درصد امریکایی‌ها هر پنج سال یک بار جا عوض می‌کنند. فرهنگ تحرک اجتماعی فوق‌العاده‌ای در میان امریکایی‌ها هست و البته ترس اجتماعی هم داریم. افراد معمولاً در طول حیات خود موقعیت‌های اجتماعی‌شان تغییر می‌کند یا بچه‌هاشان. در جاهای دیگر تغییرات تا این حد نیست.

آیا می‌دانستید که به نویسندگی رو می‌آوردید؟

از وقتی چهارده یا پانزده ساله بودم تصمیم گرفتم نویسنده شوم. از آن به بعد هم جز به نویسنده شدن فکر نکرده‌ام.

از کجا به چنین تصمیمی رسیدید؟

یکی از دوستانم من را به فکر انداخت. من همیشه می‌نوشتم. از همان سن شش سالگی به دوستانم کمک می‌کردم تا در درس نگارش نمره‌های بهتری بگیرند. یکی از این دوستان مرا ترغیب کرد و گفت که باید نویسنده شوی. البته هر چند که می‌نوشتم و خواندن آثار دیگران را دوست داشتم اما کاملاً می‌دانستم که نوشته‌های من با آنان فرق دارد. اولین باری بود که به من گفتند باید نویسنده شوم. هیچ کس از جمله معلم‌هایم، چنین حرفی نزده بودند. اما این بچه‌گفت. شاید خودش نمی‌دانست چه می‌گوید و شوخی می‌کرد. از همین تعارف‌های معمول که بچه‌ها به هم می‌گویند. از سربچگی و نمی‌دانند که حرف مهمی زده‌اند.

وقتی مجموعه‌ای داستان را کنار هم می‌گذارید آیا به صورت مجموعه در نظر می‌گیرید یا نمونه‌های آخرین نوشته‌هایتان؟

من معمولاً قصه‌هایی که نوشته‌ام بیشتر از مجموعه‌هایم است. مثل همین «شب مورد بحث». وقتی آن‌ها را انتخاب می‌کنم معمولاً آن‌هایی را که سختی با عنوان مجموعه دارند کنار هم می‌گذارم و از باقی صرف‌نظر می‌کنم. به شخصیت‌ها فکر می‌کنم که انگار توی جامعه‌ای پخش هستند. مثل رمانی که شخصیت‌های آن همدیگر را نمی‌شناسند. البته نه جامعه‌ای بر اساس مکان بلکه بر اساس سؤالی که ذهن آن‌ها را مشغول کرده. در مورد ضرب‌آهنگ هم حرف‌هایی دارم. حسی از رازگشایی. وقتی مجموعه‌ای را جمع می‌کنی خیلی چیزها را باید در نظر بگیری. نویسنده‌ها همین طوری هم خیلی در دسر دارند.

چرا «شب مورد بحث» عنوان مجموعه شد؟

معمولاً نمی‌دانم چه عنوانی را قرار است روی کار بگذارم. اما موقعی که آن داستان را می‌نوشتم شخصیت داستان از عبارت «شب مورد بحث» استفاده می‌کرد که ورد زبان وکلا و پاسبان‌هاست که در صحبت از فاجعه

پیش می‌کشند. وقتی نوشتم انگار با رنگی دیگر بود. حک شد و نتوانستم از خودم جدا کنم. عبارت زیبایی بود که قصه با آن شروع می‌شد که خبر از شوخی می‌داد. مثل یکی بود یکی نبود، دو برادر بودند، قصه ما این‌طور آغاز می‌شود یا در شب مورد بحث. نخستین گام در آغازکاری شهرزادی است. می‌خواهم به دنیای قصه‌هایم بیایم، همراه با من و شهرزاد.